

⚠ هشدار

در این فایل قسمتی از رمان بصورت رایگان قرار گرفته لذا جهت
مشاهده ادامه رمان و دانلود فایل کامل آنرا از فروشگاه فایل استار
خریداری نمایید.

رمان عمویم نباش

شروع رمان

دستی به لباس عمو کشیدم و با عشوه همیشگیم به گردنش زبون زدم.

–من الان میخوامت؛ امشب!

چشم هاشو تا به تا کرد و گفت:

–با این لوندی هات می خوامی به کجا برسی؟

چشم و ابرو کج و کوله کردم و از زیر میز دستمو طرف مردونگیش بردم، دم گوشش

پچ زدم:

–به این، به عطر تنت که داره دیوونم میکنه.

دستم رو پس زد و گفت:

–اینجا جاش نیست!

دوباره دستم رو به مردونگیش رسوندم و لبم رو با زبونم تر کردم و گفتم:

-پایین توی پارکینگ... حرفم تموم نشده بود که به خاطر فشار ریزی که به

مردونگیش وارد کردم، کلافه از جا بلند شد و دستم رو کشید تا همراهیش کنم.

بی توجه به بقیه و شلوغی از واحدی که مهمونی بود بیرون زدیم و با آسانسور به

پارکینگ رفتیم.

. خیلی زود دامن رو بالا دادم و براش قبل کردم ، جاوید در عقب رو باز کرد و هلم

داد روی صندلی

مهم نبود اون عموم باشه یا من برادر زادش باشم، این وسط تنها چیزی که سرکشی می کرد عشق بی حد و مرز من بود.

صدای باز شدن سگک کمربندش توی ماشین پیچید و من از همیشه مشتاق تر باسنم رو تکون دادم.

خودشو از پشت بهم چسبوند و دستی بین پاهام کشید.

-برا کی اینجوری خیس شدی؟

نفسم به شمار افتاد و بیشتر خودمو بهش مالیدم.

-برای تو، جاوید! با حس مردونگی گرمش پشت باسنم دیگه هوش از سرم پرید.

التشو با خیسی من آغشته به مایه لزج کرد و سرشو نزدیک گوشم آورد.

–من چیکارتم؟

تا خودشو روی سوراخ کونم تنظیم کرد نالیدم:

–عموی منی! بکن توش آه...

طی حرکت یهویی خودشو واردم کرد که از ترس جیغ بلندی کشیدم.

دستش روی دهنم نشست و فشار داد.

–هیس صدامون میره بیرون!

جوابی ندادم و بجاش باسنم رو لرزوند، جاوید در حالیکه تلمبه میزد خم شد روی تنم، به سینه م چنگ زد و گفت:

–کی بشه اون کلوچه ی خوشمزه تو جر بدم، توله سگ؟

فایل استار مرجع فایل های کمیاب

پر شهوت خندیدم و گفتم:

–همین الان اراده ی کنی میتونی بزنیش عموجون! دستش رو از سینه م جدا کرد و دو

طرف باسنم رو محکم کشید، طوری که به سوزش افتاد و بعد با ضربه ی محکمی به

هر طرفش ولش کرد.

–کون ژله ایت ارزششو داره قربونش برم؟!

در حالیکه از درد و لذت نفس نفس میزد، گفتم:

پس که جرش بده؟ ، –اگه تو قربونش بشی

خودش رو از باسنم بیرون کشید و یهو با شدت واردم کرد و گفت:

-کسی دستش بهت بخور جرش میدم، چه برسه بخواد کونت بذاره!

وحشی شده بود و بی توجه فقط تند تند خودش رو بهم میکوبید.

-آخ جاوید... آییی... یواش...

نیمساعت گذشت تا بالاخره گرمیش رو توی سوراخ باسنم حس کردم و سنگینیش روی تنم افتاد.

-جوری جرت دادم محیا که هوس نکنی یکیدیگه بکننت!

از غیرتی شدنش خندم گرفت و سریع پوزیشنشو تغییر داد و حالا من روش نشسته بودم تا سواری برم. دستش دو طرف پهلوام نشست و من با ریتم خومو بالا و پایین کردم که چشم هاش خمار تر شد و صورتش رو به قرمزی رفت.

اما من هنوز به اون حس لعنتی نرسیده بودم و دوس داشتم لب های گوشتیشو گاز بگیرم.

-آخ کمر برام نذاستی بچه.

اخمی کردم و روش خم شدم تا از گوشش گازی بگیرم.

-اما من هنوز ارضا نشدم توقع چی داری؟

در گوشم با صدای مردونش خندید و دستش طرف بهشتم حرکت کرد و روی شیارش دست کشید.

-ولی انقدر خیسه که میشه باهش کل باغچه رو ابیاری کرد.

گردنشو لیس زدم و روی عضلات سینش بوسه کاشتم.

-تقصیر خودته، چرا وقتی میای مهمونی انقدر خوش تیپ میکنی که من خیس شم؟

همونطور که آهسته تلمبه میزد نالید:

-مامانبزرگت می خواد برام زن بگیره، گفته تیپ بزنی.

از حرفش خون توی رگ هام یخ بستم و همونجا میخ شدم.

قطه اشکی بی تعلل از گوشه چشمم سرازیر شد.

-چی؟ میخوای عروس بگیری؟

از این که فهمید ناراحت شدم، موهامو پشت گوشم فرستاد و بالاخره لبامو بوسید.

-کی همچین حرفی زده؟ با حرفی که زد حس و حالم کاملا پرید و از روی مردونگیش

بلند شدم، خواستم شورتم رو بالا بکشم که جاوید هلم داد روی صندلی و سرش رو

بین پام برد و به واژنم زبون زد.

با این که ازش ناراحت بودم اما نمیتونستم جلوی ناله هام رو بگیرم به موهای چنگ

زدم و سرش رو بخودم فشار دادم.

پنج دقیقه ای خورد تا آبم با فشار بیرون پاشید و بی حال توی بغلش ولو شدم.

جاوید در حالی که موهام رو نوازش می کرد کنار گوشم گفت:

! فندوق عمو ، -تنها کسی که من کص لیزی میکنم برایش تا اینجوری بی حال لش

کنه توی بغلم فقط خودتی غرق لذت از حرفش سرم رو به سینه ش کشیدم و چند

دقیقه بعد یه کمک جاوید خودم رو مرتب کردم و با لبخند به مهمونی برگشتیم.

هنوز دلم بابت حرفش پر بود و حس بدی پیدا کردم.

تا رسیدیم همه مشغول رقصیدن بودن و دلم عجیب هوس کرد که برم وسط این

انرژی منفی رو از خودم دور کنم.

دستم توسط بردیا که پسر عمه بزرگ ترم بود و تفاوت سنی چندانی با جاوید نداشت،

اسیر شد. فایل استار مرجع فایل های کمیاب

-تنها تنها می خوام برقصی؟

نگاهی به جاوید انداختم که سرش بند گوشیش بود و ناچار دل به دریا زدم و شروع

کردم حرکت دادن بدنم همراه بردیا.

با تموم شدن آهنگ از جمعیت فاصله گرفتم و به محض رسیدن پیش بقیه، سینه به

سینه جاوید شدم.

-داشتی با اون پسر بی همه چیز می رقصیدی؟

از این که به خواهر زاده خودش توهین می کرد تعجب کردم و جواب دادم:

–مگه کار بدی می کردم؟

اخماشو توی هم تاب داد و بازومو محکم فشار داد.

–همه جای بدن تو دست کشید، دستشو قلم می کنم.

دیگه این رفتار هاش داشت کلافم می کرد و نمی دونستم با چه سازش برقصم.

پاهامو عصبی روی زمین کوبیدم.

–یکم مغز تو شست و شو بده جاوید خان!

با اخم نگاهم کرد که صورتمو چین دادم و ازش فاصله گرفتم.

یه گوشه دور از جاوید تا آخر مهمونی نشست و موقع برگشت به خونه هم روی صندلی عقب جا خوش کردم.

آرنجم رو به در تکیه دادم و از پشت شیشه به خیابون های خلوت زل زدم تا بالاخره به خونه ی مادر جون رسیدیم.

دلخور وارد خونه شدم و با تعجب به چراغ های روشن خیره شدم.

سابقه نداشت کسی قبل از بیرون رفتن یادش بره برقو خاموش کنه.

مادر جون پشت سرم اومد و با لبخند سمت پذیرایی رفت که صدای دختری همزمان بلند شد.

چون دید نداشتیم یکم جلو تر رفته و نگاهم روی آیدا ثابت موند.

تا متوجه حضورم شد با لبخند به طرفم اومد.

-محیا جون، چقدر بزرگ شدی ماشالله!

زورکی جوابش رو دادم:

-شما هم زیبا تر شدی.

انگار بهش برخورد که یکم عقب نشینی کرد.

صدای پاشنه کفش مردونه جاوید از پشت سرم اومد و همزمان آیدا جیغ بلندی کشید و دوید سمتش.

مادر جون که سر از پا نمیشناخت و حالا چه بهتر از این که پسرش و دختر خواهرش اینجوری هم دیگه رو بغل کردند.

جاوید دستش رو دور کمر آیدا حلقه کرد و بعد از این که حسابی همو مالیدن جدا شدن.

کلافه روی مبل نشستیم که مادر جون دوباره شروع کرد به قربون صدقه رفتن خواهر زادش.

-خوب کردی اومدی آیدا، من و جاوید هم دلمون برات تنگ شده بود.

آب دهنم رو قورت دادم زیر چشمی به جاوید نگاه کردمکه هنوز از دستم عصبی بود.

خودش دختره رو بغلش کرده و مالیدتش اون وقت از من عصبیه؟ عجب رویی داشت.
از بینشون بلند شدم و طرف اتاقم راه افتادم، مهمون راه دور اومده بود اما واقعا توی
مهمونی به قدری خسته بودم که توان نشستن نداشتم.

وارد اتاق شدم و یک راست طرف حموم رفتم.

زیر دوش نشستیم و به رابطه ای که توی پارکینگ با هم داشتیم فکر کردم.

کاش اون می تونست حس منو درککنه.

برادر زاده ای که عاشق عموش شده.

منی که به خاطر اون، بهونه مریضی مادرجون رو گرفتم و اومدم کنارش زندگی کنم.
شیر آب رو بستم و حوله رو دورم پیچیدم و از حموم بیرون اومدم.
از بیرون دیگه سر و صدایی نمی اومد و این ینی این که بالاخره خوابیدن.

جاوید هنوز از دستم عصبی بود و باید یه جوری از دلش در می اوردم. با جرقه ای که
توی ذهنم زد، لباس زیر زرشکیم رو که ست هم بودن و قسمت بیشترش رو تور
تشکیل می داد، پوشیدم و روش لباس خواب حریرم رو تنم کردم. توی تاریکی از
اتاقم بیرون اومدم و بدون این که سر و صدا درست کنم مثل همیشه وارد اتاق جاوید
که برقش روشن بود شدم.

روی تخت دراز کشیده بود و نیمه برهنه دست روی چشمش گذاشته بود.

بیدار بود و میدونست منم برای همین تکون نخورد.

آهسته روی تختش رفتم و موهای خیسمو پشت گوش فرستادم.

روش خم شدم و در گوشش لب زدم:

—عمویی؟ باهام قهری؟

لیسی روی نبض گردنش زدم که دستشو از روی چشمش برداشت و بهم خیره شد.

به لب های گوشتیش نگاه کردم و دلم برای کام گرفتن ازش تنگ شد.

بدون تعلل روی شکمش رفتم و قبل از این که به خودش بیاد لبم روی لبش گذاشتم.

با تموم وجودم ازش کام گرفتم اما اون همراهیم نکرد.

سرم رو بالا اوردم و متعجب خیرش شدم که دستش رو روی پهلوام گذاشت و سرد

گفت:

—بلند شو محیا حوصله ندارم!

نه این حرف دلش نبود، خودش همیشه دوست داشت من توی این پوزیشن روش

باشم.

حتی الان می تونستم توی حالتی که نشستم، بزرگ شدن مردونگیشو حس کنم.

بی میل از روش بلند شدم و کنارش دراز کشیدم و توی بغلش خزیدم اما اون باز هم

بغلم نکرد.

بوس آرومی روی سینه برهنش کاشتم و توی گوشش پچ زدم:

— غلط کردم جاوید، به خدا مندیگه نزدیک اون پسر نمیشم! جون محیا باهام

اینجوری سرد نباش من حتی نمی تونم تورو ثانیه ای بی مهر و محبت ببینم.

سرم رو بالا اوردم و با چشم های اشکم بهش خیره شدم که لبخندی زد و دست روی

اشکام کشید.

— من به همین راحتی نمی بخشمت.

میدونستم دردش چیه برای همین خنده ای کردم و سریع چراغ های اتاقو خامش

کردم و طرف تختش رفتم.

از لبش شروع کردم و تا زیر گلوش بوسیدم.

سینه ستبرش رو با لیس و بوس تا زیر شکمش همراهی کردم و آهسته بند شلوار

اسلشش رو باز کردم.

من همیشه برنده بازی بودم پس انقدر طولش دادم که بالاخره به نقطه اصلی رسیدم.

با دیدن مردونگیش که به احترامم بلند شده بود، بوسی سرش زدم که آه از گلوش به

گوشم رسید.

با لبخند لیبسی به کلاهیک مردونگیش زدم و مثل یه آبنبات خوشمزه بلعیدمش. صدای ملج و ملوچم، حال خودم رو هم خراب کرده بود چه برسه به جاوید که آه های بلندی میکشید و با لذت سرم رو به بین پاش میفشرد.

چشم هاش بسته بود و پریدن پلک هاش رو از لذت می شد به وضوح دید. نگاهی به چهره ی غرق لذت جاوید انداختم و با یه لیس پرتف، آلتش رو از دهانم درآوردم و ، در طی تصمیم شیطانی گفتم:

انگار قصد آستی هم نداری؟ ، -اوممم... عمو جون تو که با من قهری

جاوید چشم باز کرد و خمار بهم زل زده بود، از روی سوتین، سینه هام رو فشار دادم و گفتم:

-پس من، میرم اتاقم تا تو راحت استراحت کنی!

بوسی فرستادم و با دست به سر آلتش چسبوندم، با یه حرکت از روی تخت پایین پریدم و در حالیکه باسنم رو، به سمت جاوید میلرزوندم گفتم:

-شب بخیر عموجونم!

در حالی که با سر پنجه ی پا، مثل گربه با ناز راه میرفتم و بدنم رو میلرزوندم گفتم:

-حیف شد که قهری وگرنه میتونستیم حسابی خوش بگذرونیم...

هنوز قدم بعدی رو برنداشته بودم که جاوید خودش رو بهم رسوند و چنگی به باسنم زد.

-کجا فندق خانم؟ تو بری کی سالار عمو رو بخوابونه؟

با لحن مظلوم و پیشیواری سرم رو به سینه ش مالیدم و گفتم:

-عمو که با من قهره...

حرفم تموم نشده بود که لبهام طعمه ش شدن و با لذت وصف ناشدنی زبونم رو مکید.

آه پر لذتم توی گلویش خفه شد و دست هام شروع به مالیدن آلتش کرد.

دست جاوید روی شورت تم نشست و با یه حرکت توی تنم پاره ش کرد و گفت:

-هر وقت پیش منی دیگه این مزاحما رو نپوش!

با خنده سری تکون دادم و گفتم:

-اینجوری که ایشون (فشاری به آلتش توی دستم دادم) همیشه آماده به خدمته!

توی بغلش چرخوندم و کمی خمم کرد، در حالی که از خیسی واژنم به سوراخ پشتم میمالید گفت:

-آخرش من از دست این دلبریات سخته می کنم دختر!

ضربه ی محکمی به سمت چپ باسنم زد، از درد و لذت جیغ خفه ای کشیدم و گفتم:

-آخ عمو، دردم اومد.

خودش رو بهم چسبوند و آلتش رو به چاک بین باسنم کشید. - جون ع و! عم مو...
عمر از قربون صدقه ش غرق لذت شدم و خودم رو بیشتر بهش چسبوندم طوری که
با یکم فشار از طرف جاوید التش وارد پشتم شد و از درد ناله کردم.

-توله رو ببین هنوزم تنگی!

طرف تخت کشوندم و طی یک حرکت مردونگیشو از پشتم بیرون کشید که اهم توی
گلو خفه شد.

-داگی شو محیا!

تابی به باسنم دادم و داگی زانو زدم که پایین تخت ایستاد و کمرمو گرفت.
حس آلت داغش پشتم داشت دیوونم می کرد و لزجی بین پاهام بیشتر دلش جاویدو
می خواست.

-اینجوری واسه کی خیس و داغ شدی؟

سرمو تو بالشت کردم و نالیدم:

-تو عمو جون!

روم خم شد و دوباره مردونگیشو داخلم کرد.

درد و لذت تمام وجودم رو پر کرده بود و دیگه بی خجالت آه و ناله می کردم که دستش از پشت روی بهشتم نشست.

لذتم دوبرابر شد و ناخودآگاه جیغ زدم.

–هیسس، صدات میره بیرون! اتاق مامانی همین بغله.

ناچار دست روی دهنم گذاشتم که انگشتش روی چوچولم لغزید و سرعتشو بیشتر کرد.

دیگه نتونستم طاقت بیارم و قبل از این که ارضا بشم کارشو متوقف کرد و ازم بیرون کشید.

حسابی ضد حال خودم و به طرفش برگشتم.

–چرا اینجوری می کنی؟
فایل استار مرجع فایل های کمیاب

دستی به کمرش گرفت و اومد کنارم روی تخت.

–توی این پوزیشن کمر برام نیمونه، یکم رمانتیکش کنیم.

خوشحال دمر شدم که کنارم دراز کشید و به پهلووم کرد.

دستش دور کمرم حلقه شد...

این بار بدون ملایمت اولین ضربه رو زد و دوباره دستش سمت بهشتم رفت.

آخ و ناله بی اختیار شد و طی چند ثانیه انگار از پرتگاهی سقوط کردم و به خودم لرزیدم.

–جوجه کوچولو من ارضا شد؟

بی حس و حال و خسته گفتم:

–آخ اره، لعنتی فقط تو منو به اوج می رسونی!

چند تا تلمبه دیگه زد که بالاخره با آخ ناله مردونه و سک.سیش خودشو توم خالی کرد.

–توله ای که شب تو بغل من اینجوری آرومم کنه نعمت خدایی محسوب میشه!

خندیدم طرفش چرخیدم.

فایل استار مرجع فایل های کمیاب
پاهامو روی پاهاش انداختم و توی تاریکی اتاق به چشم هاش نگاه کردم که لبم رو شکار کرد.

–آخ لبم جاوید!

ضربه ای به لب باسنم کوبید و توی گوشم پیچ زد:

–هنوز خیسی که.

چشم هام برق زد اما به حرف بعدیش تمام حس و حالم پرید.

-ولی به دلت صابون نزن، راند دیگه ای در کار نیست! کمر برام نمونده یک هفته دیگه اینجوری پیش بریم تو هم گشاد میشیا...

با رضایت خیسیم رو روی قسمت شکمش مالیدم و با دلبری گفتم:

-توی این یک سال نشدم، از این به بعد هم نمیشم.

خنده ای کرد و پتو رو روی جفتمون کشیدم که با اخم گفت:

-برو اتاقت، صبح مامانی میاد در اتاقو باز میکنه. اما من دوست نداشتم برم، همیشه ارزوم این بود یک شب بی استرس توی بغلش بخوابم و سرم رو روی سینش بزارم ولی چاره ای نبود، اگر مامانی می فهمید هر دومون بیچاره بودیم. با حالت قهر خودمو عقب کشیدم و لباس زیرمو تنم کردم. قبل از این که از اتاق بیرون برم یک بار دیگه لباسو خوردم و سمت بیرون دویدم.

این حجم از انرژی که از دست داده بودم باید یه جوری جبران می شد.

با اینکه کمرم درد می کرد و شدیداً نیاز به خواب داشتم اما دلم مالش می رفت و باید یه جوری شکمو سیر می کردم.

داخل آشپز خونه شدم و بی توجه با لباس ها زیرم درب یخچالو باز کردم و از الویه ای که ظهر مونده بود ساندویچ گرفتم.

روی اوپن نشستم و گازی از ساندویچم زدم که سایه کسی رو از توی راه رو دیدم.

به خیال اینکه عموچه خودم رو نپوشوندم و بیخیال همونجا نشستم که یهو چهره
مامانی توی نور ظاهر شد.

با دیدنم شوکه ترسید و سیلی آرومی به صورتش زد.

–خدا مرگم، محیا مادر جنی شدی این موقع شب؟

خنده ای کردم و از اوپن پایین اومدم.

–نه مامانی گشتم شد اومدم یه چیزی بخورم.

اهانی گفت و لیوان ابشو سر کشید.

. عموت مجرده عیبه ، –این وضع خوبیت نداره تو خونه می گردی

تو دلم پوز خندی به حرف مادر جون زدم و ارومگوشه لپشو کشیدم.

فایل استار مرجع فایل های کمیاب

–قربونت بشم عمو الان داره خواب هفت پادشاه میبینه!

سرشو تکنونو داد و روی صندلی نشست و لقمه ای از الویه گرفت.

–اره بچمو باید زنش بدم دیگه، خوبیت نداره پسرم تا این سن مجرد بمونه! ولی

انگار خودش نمیخواد.

سس گوشه لبمو لیسیدم و جواب دادم:

–لابد کسیو پیدا نکرده مورد پسندش باشه دیگه شما چرا میخواد به زور زنش بدید؟

لبشو گاز گرفت و با شرم گفت:

-میگم نکنه یه وقت از دخترا کلا خوشش نیاد و با پسرا لاالاله...!

سعی کردم جلو خندمو بگیرم و اروم و ریز ریز خندیدم.

مامانی خبر نداشت شاخ و شمشادش چجوری قربون صدقه تن و بدن نوهش میره.

-وا ینی باید براش شوهر بگیریم؟

مادر جون اخمی کرد و یکی روی شوئم زد.

! من مادر بزرگتما ، -پاشو برو این وقت شب حرفای بزرگ تر از سنت میزنی

بوسی روی گوشش کاشتم و گفتم:

-اوف من قربونت بشم که به حرفای خاکبرسری من گوش میدی!

سری به نشونه تاسف تکون داد که طرف اتاقم رفتم و یک راست روی تخت دراز

کشیدم. به عادت همیشگی به سقف خیره شدم و چند باری توی جام تکون خوردم که

صدای بالا پایین شدن دستگیره درب توی اتاق پیچید.

ترسیده سر جام نشستم که یهو صورت جاوید دیده شد.

نفس راحتی کشیدم و مشکوک پرسیدم:

-اینجا چیکار میکنی دیوونه؟

داخل اومد و درب اتاقو بست.

–حرفاتو با مامانی شنیدم توله!

خنده ای کردم که اومد روی تخت و کنارمنشست.

–به نظرت من باید ازدواجکنم؟

آب دهنم رو قورت دادم و اشک توی چشم هام حلقه شد.



جهت دانلود فایل کامل و خرید آن روی دکمه زیر کلیک کنید

